

بررسی اصطلاح "مبهمات" در علوم قرآنی با معنای لغوی، نحوی و زبانشناسی آن

زهره اخوان مقدم^۱، فبیمه دهقانی زاده^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۲/۱۱ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۲/۱۹)

چکیده

در کتب علوم قرآنی مبحثی با عنوان مبهمات قرآن مطرح شده است. پژوهشگران در معرفی این دانش از الفاظی استفاده کرده‌اند که ناخواسته، قرآن و الفاظ آن را مبهم و گنگ می‌نمایاند. در این پژوهش پس از بررسی معنای واژه «مبهم» در علم لغت، زبانشناسی، نحو عربی و مقایسه آنها با معنای «مبهم» در علوم قرآنی، مشخص شد که معنای «مبهم» در علوم قرآنی در بخشی از موارد با تعریف آن در اصطلاح نحو منطبق می‌شود. جریان شناسی تعریف عالمان از «مبهم» در علوم قرآنی نشان می‌دهد که در این دانش از «اسامی غیر مصرح در قرآن» بحث شده است. همچنین «تفسیر مبهمات القرآن» به معنای تفسیر الفاظ مبهم قرآن نیست بلکه به نام‌های غیر مذکور در قرآن «مبهمات» و ذکر آنها «تفسیر مبهمات القرآن» اطلاق شده است و پرداختن به «مبهمات القرآن» تضادی با تبیین و روشن‌گر بودن قرآن ندارد و ابهام در این دانش به معنی گنگ بودن الفاظ قرآن نیست. لذا پیشنهاد می‌شود که در زبان فارسی به جای استفاده از عبارت «مبهمات» از نام «اسامی غیر مصرح در قرآن» استفاده شود تا از بروز اشتباه در فهم مقصود این دانش و خلط میان تعاریف لغوی، صرفی، زبانشناسی واژه «مبهم» و تعریف آن در علوم قرآنی، چنانکه در برخی از کتب متأخر به چشم می‌خورد جلوگیری شود.

کلید واژه‌ها: مبهمات قرآن، اعلام قرآن، ابهام، زبان شناسی، دلالت، بافت

۱. دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده تهران، تهران، ایران، dr.zo.akhavan@gmail.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهراء (س)، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ fdehghan04@gmail.com

۱- مقدمه و بیان مسأله

در منابع اصلی علوم قرآنی نظیر اتقان سیوطی، مبحثی با عنوان «مبهمات» مطرح شده است که در آن به ذکر اسامی غیر مصرح در قرآن پرداخته اند. مانند آیه «قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ» (الکھف، ۱۶) که سیوطی در اتقان «فتاه» را «یوشع بن نون» دانسته است (سیوطی، ۱۰۹۶/۲). با بررسی مباحث مطرح شده در این دانش درمی یابیم که تعریفی کامل و جامع از این دانش ارائه نشده و پژوهشگران در معرفی این دانش از الفاظی استفاده کرده اند که ناخواسته، قرآن و الفاظ آن را مبهم و مجهول می نمایند. وجود این نقص ها در معرفی این دانش، انجام پژوهشی را در این زمینه ضروری ساخته است.

در این پژوهش^۱ تلاش کرده ایم تا به پرسش های ذیل پاسخ دهیم. ابهام در لغت به چه معنا است؟ ابهام در علم صرف و نحو به چه معنا است؟ ابهام در زبان شناسی به چه معنا است؟ ابهام در علوم قرآنی به چه معنا است؟ ریشه دانش «مبهمات القرآن» در کدام دانش است؟ وجود الفاظ مبهم در قرآن کریم با توجه به روشن گر بودن آن چگونه توجیه می شود؟ آیا الفاظ مبهم و مجهول و ناشناخته ای در قرآن وجود دارد که فهم آن برای مخاطبان دشوار است؟ مقصود مؤسسان دانش مبهمات القرآن از تأسیس این دانش چه بوده است؟

۲- بررسی معنای «ابهام» در لغت، زبان شناسی، نحو و علوم قرآنی

در این بخش مقصود مؤسسان از تأسیس این دانش تبیین شده و تلاش می شود تا ریشه «دانش مبهمات قرآن» بررسی شود. همچنین معنای واژه «مبهم» در لغت، علم نحو،

۱. هنوز در این موضوع پژوهش مستقلی انجام نشده اما چند پژوهش در ابعادی از موضوع وجود دارد از جمله: مقاله «بازخوانی کتاب تفسیر مبهمات القرآن»، محسن رفیعی و معصومه شریفی، آینه پژوهش، ش ۸۳. مقاله «مبهمات القرآن تبیین چستی، علل وقوع و راهکارهای تبیین آنها»، قاسم فائز و فاطمه عبدلی، مجله عیون، ش ۸، سال ۱۳۹۸ از جمله مقالاتی هستند که در سالهای اخیر در موضوع مبهمات القرآن نگاشته شده اند. پایان نامه «بررسی تطبیقی علل اختلاف در تبیین مبهمات قرآن»، فاطمه عبدلی، ۱۳۹۱ به مرور مباحث مطرح در این دانش پرداخته و کتاب «اعلام القرآن»، انتشارات فرهنگ و معارف قرآن، ج ۱، ص ۳۳ به بعد به تفصیل مبحث «مبهمات القرآن» بیان شده است.

علم زبان‌شناسی و علوم قرآنی در این بخش مورد بحث قرار گرفته و رابطه این دانش در علوم قرآنی با دیگر علوم بررسی شده است.

۲-۱. مفهوم شناسی واژه «مبهم» و ریشه «ب.ه.م»

در لغت، «مبهم» اسم مفعول مشتق از «ابهام» (مصدر باب افعال)، از ریشه (ب.ه.م) به معنای «گنگ» و «مشتبه» است و به هر آنچه که نوعی از «نهفتگی»، «پنهانی» و «خفا» در آن وجود داشته باشد «مبهم» گفته می‌شود. (فراهیدی، ۶۲/۴؛ ازهری، ۱۷۹/۶؛ جوهری، ۱۸۷۵/۵؛ ابن فارس، ۱۶۱/۱؛ ابن منظور، ۵۶/۱۲؛ الفیومی، ۶۴/۱؛ زبیدی، ۲۰۶/۲).

«خلیل بن احمد فراهیدی» مبهم گذاردن امری را به معنای مشتبه کردن آن می‌داند و معتقد است «باب مبهم» دری است که راهی برای گشودن آن یافت نمی‌شود و «لیل بهیم» شبی است که هیچ نوری به صبح در آن دیده نمی‌شود (فراهیدی، ۶۲/۴).

أزهری «بهیمه» را به معنای پیچیدگی در کلام یا چیزی که قابل گشودن نباشد می‌داند و معتقد است به هر جاننداری که قوه تمییز ندارد، به دلیل ابهامی که در فهم و تمییز بین اشیاء و مفاهیم دارند، «بهیمه» گفته می‌شود. وی «طریق مبهم» را راهی می‌داند که مخفی است و واضح و روشن نیست. «بهیمه» به اعتقاد وی سواری است که از شدت خستگی نمی‌داند از کجا آمده و «بهیمه» به رنگ سیاه نیز اطلاق می‌شود. همچنین به شب‌هایی که ماه در آن طلوع نمی‌کند، «بهیمه» و به انگشت شست نیز به این دلیل که بر کف دست منطبق می‌شود و آن را می‌پوشاند «ابهام» گفته می‌شود (أزهری، ۱۷۹/۶).

ابن منظور در لسان العرب «حائط مبهم» را دیواری می‌داند که دری در آن نباشد. وی اطلاق واژه «بهیمه» را بر چهارپایان، به علت ناتوانی آن‌ها از نطق می‌داند و می‌افزاید: هر چیزی که ناطق نیست «بهیمه» است و مَثَلٌ لَا أَعْرَ وَلَا بَهِيمٌ برای امری آورده می‌شود که مشکل است و جهت و راه آن مشخص نیست (ابن منظور، ۵۶/۱۲).

لغت‌شناسان ضمن بیان معنای «گنگ» و «پیچیده» برای واژه مبهم این واژه را به معنای

«خالص» و «یکدست» نیز دانسته‌اند. (فراهیدی، ۶۴/۴؛ جوهری، ۱۸۷۵/۵؛ ابن‌فارس، ۱۶۱/۱؛ ابن‌منظور، ۵۸/۱۲).

اما «ابهام» در رایج‌ترین کاربرد به معنای خفا، پوشیدگی، نامفهومی و روشن و واضح نیابردن امری است. و «مبهم» به معنای ناگشودنی، دشوار، مشکل، گنگ، مشتبه، نامفهوم، پیچیده، دوپهل و امر غیر آشکار است.

۲-۲. «مبهم» در اصطلاح زبان‌شناسی

در علم زبان‌شناسی بحث «ابهام»^۱ در ضمن بحث از روابط مفهومی میان جملات مطرح می‌شود. روابط مفهومی میان جملات در این علم هم‌معنایی، تضاد معنایی، شمول معنایی، استلزام معنایی، از پیش انگاری، همان‌گویی، تناقض معنایی و چندمعنایی هستند. «ابهام» در دانش زبان‌شناسی ذیل رابطه مفهومی «چندمعنایی» یا «دلالت چندگانه»^۲ مطرح شده‌است.

۲-۲-۱. ابهام و ابهام

ابهام و ابهام هر دو ذیل دلالت چندگانه مورد بحث هستند. دلالت چندگانه را می‌توان شرایط یا حالتی دانست که یک واحد زبان در بافت کاربردی‌اش بیش از یک تعبیر داشته‌باشد. به این ترتیب، ابهام زمانی مطرح است که نتوان حکم قطعی برای یک تعبیر مشخص صادر کرد. در این باره می‌توان دو نمونه (۱) و (۲) را با یکدیگر مقایسه کرد.

(۱) کتفم شکست

(۲) شانه‌ام شکست

در نمونه (۲) برخلاف نمونه (۱)، با قطعیت نمی‌توان مدعی شد که منظور از «شانه» همان «کتف» است، زیرا می‌تواند تعبیر دومی نیز داشته‌باشد و «ابزار آرایش مو» مورد نظر قرارگیرد. در چنین شرایطی جمله (۲) به دلیل برخورداری از دلالت چندگانه، مبهم می‌نماید، در حالی که نمونه (۱) چنین نیست.

1. vagueness
2. ambiguity

از سوی دیگر، ایهام را باید نوعی صنعت ادبی دانست که برخلاف ایهام، به عمد به کار می‌رود. در ایهام، برحسب تعریفی که در سنت به دست داده می‌شود، لفظی با دو معنی دور و نزدیک آورده می‌شود و ذهن خواننده ابتدا متوجه معنی نزدیک، و سپس به معنی دور دست می‌یابد. در این باره می‌توان به نمونه (۳) اشاره کرد که در آن «عهد» در دو معنی «پیمان» و «روزگار» به کار رفته است.

(۳) دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جای آر گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست (حافظ)

در نمونه (۳)، شاعر به عمد از واژه «عهد» در مصراع دوم در دو معنی «پیمان» و «روزگار» سودمی‌جوید و خواننده به دلیل کاربرد همین صورت در مصراع نخست که صرفاً در معنی «پیمان» است، ابتدا به همین معنی و سپس به معنی دور، یعنی «روزگار» دست می‌یابد. بنابراین، ایهام پدیده‌ای هنری است و به ایجاد ارتباط خدش‌های وارد نمی‌سازد زیرا هدف اصلی زبان ادب، ایجاد ارتباط نیست. در آفرینش‌های ادبی، از دلالت چندگانه بهره گرفته می‌شود و به ایهام می‌رسند که نوعی هنرآفرینی است. بنابراین هر ایهامی دارای دلالت چندگانه است، ولی هر دلالت چندگانه‌ای را نمی‌توان ایهام دانست.

باید به این نکته توجه داشت که ایهام برخلاف ایهام معمولاً در خارج از بافت درون زبانی و برون زبانی مطرح می‌شود و درون بافت کاربردی‌اش رفع می‌گردد. بنابراین ایهام به لحاظ نظری قابل بحث است و از آنجا که می‌تواند باعث اختلال در ایجاد ارتباط شود، از سوی گوینده یا شنونده رفع می‌گردد. در حالی که در ایهام، خالق یک اثر ادبی به عمد شرایطی را پدیدمی‌آورد که خواننده به هنگام مواجهه با دلالت چندگانه (چندمعنایی) نتواند از متن رفع ایهام کند.

۲-۲-۲. دلالت چندگانه در کاربرد

به دلالت چندگانه در بافت و از طریق تعبیر بافتی توجه می‌شود. در معنی‌شناسی، واژه‌ای که دارای چند معنی باشد، الزاماً دارای دلالت چندگانه نیست، زیرا در زنجیره‌ی گفتار در یکی از معانی خود ظاهر می‌شود و برحسب بافت همچون واحدی تک معنی عمل می‌کند. برای نمونه می‌توان صورت «عهد» را که در بیت (۳) از دلالت چندگانه

برخوردار بود، در هر یک از معانی‌اش، در نمونه‌های (۴) و (۵) دید.

(۴) عهد کردم درس بخوانم.

(۵) شیخ بهایی در عهد صفویه می‌زیست.

در نمونه‌های (۴) و (۵)، بحث درباره دلالت چندگانه‌ی «عهد» منتفی است، زیرا در هر یک از این جملات صرفاً یکی از معانی «عهد» قابل تعبیر است. پیشتر گفتیم که در نمونه‌ی (۲)، صورت «شانه» از دلالت چندگانه برخوردار است. در نمونه‌های (۶) تا (۹)، دلالت چندگانه «شانه» منتفی است.

(۶) از پشت بام افتادم و شانه‌ام شکست.

(۷) شانه راستم شکست.

(۸) شانه‌ام شکست و مجبور شدم یکی دیگر بخرم.

(۹) شانه‌ام لای موهایم گیرکرد و شکست.

۱. بنابراین، دلالت چندگانه تنها زمانی قابل طرح است که واژه یا جمله درون بافت زبانی و غیرزبانی، معانی متعددی داشته‌باشد و به همین دلیل است که دلالت چندگانه در کاربرد مصداق می‌یابد و بدون ارتباط با بافت اساساً قابل طرح نیست (صفوی، ۲۱۱، اعلم، ش ۴، داوری، ۳۴ - ۵۴).

۲-۳. «مبهم» در اصطلاح نحو عربی

مبهمات در نحو عربی در باب جداگانه‌ای قرارنگرفته، اما ذیل بحث از برخی الفاظ به آن اشاره شده‌است. مبهم در اصطلاح نحو عربی لفظی است که مستقلاً به معنایی دلالت ندارد و دائماً به چیزی نیاز دارد که آن را واضح و مقصود آن را روشن و ابهام و پیچیدگی آن را برطرف کند. (محمود الحمد، ۱۶۲)

۲-۳-۱. گونه‌شناسی مبهم در علم نحو

از جمله الفاظی که در کتب نحو به آن‌ها مبهم اطلاق شده است می‌توان به حروف معانی، اسماء استفهام، اسماء شرط، اسماء موصول، اسماء اشاره، ضمائر، ظروف مبهم،

مصدر مبهم و اعداد اشاره کرد که در ادامه به اختصار آنها را معرفی می‌کنیم.
حروف معانی: حروف معانی در زبان عربی کلماتی مبنی هستند که معنی آنها تنها از راه اضافه‌شدن به اسم یا فعل روشن می‌گردد و به تنهایی معنی مستقل ندارند.

اسم استفهام: اسم استفهام اسمی است که برای سؤال و پرسش به‌کار می‌رود در صدر جمله قرار می‌گیرد. اسم‌های استفهام عبارتند از: مَنْ، ما، من ذا، ماذا، متى، آیا، این، کیف، آتی، کم، ای.

اسم شرط: اسم شرط اسمی است که بیشتر بر دو جمله فعلیه وارد می‌شود و مضمون جمله اول را شرط وقوع جمله دوم قرار می‌دهد مانند: «مَنْ يَطْلُبُ يَجِدْ» که طلب، شرطی است برای پیدا کردن. فعل اول را فعل شرط و فعل دوم را اجزای شرط می‌نامند و اگر این افعال مضارع باشند هر دو مجزوم می‌شوند.

اسم موصول: اسم موصول اسم مبهمی است که بعد از جمله‌ی صله می‌آید و آنرا توضیح می‌دهد. به اسم مبهمی که تبیین معنای آن، به جمله نیاز دارد «موصول»، و به جمله‌ای که ابهام موصول را برطرف می‌کند «جمله صله» می‌گویند.

برای مثال، در جمله «ذهب الذي قام ابوه» جمله «قام ابوه»، جمله صله است و ضمیر «ه» (عائد) به «الذي» که موصول جمله است بر می‌گردد.

اسم اشاره: اسم اشاره اسمی است که به وسیله‌ی آن به شخص یا چیز معینی، به صورت حسی اشاره می‌شود. مثال: ذا، هذا، ذان، ذین، هذان، هذین، اولاء، اولی، هولاء، هاتان، هاتین، ذاک، اولئک، هنا، ههنا، هناك، هنالک.

ضمائر: ضمیر واژه‌ای است که می‌تواند جایگزین گروه اسمی شود. مثلاً به جای آنکه بگوییم «سهراب را دیدم و به سهراب گفتم»، می‌گوییم «سهراب را دیدم و به او گفتم»

ظروف مبهم: به ظرف زمانی مبهم می‌گویند که دارای حدّ و مرز معینی نباشد و بر مقدار خاصی از زمان یا بر زمانی معین دلالت نکند؛ برای نمونه در عبارت «دَرَسْتُ فِي هَذِهِ الْجَامِعَةِ دَهْرًا»، «دَهْرًا» ظرف زمان و منصوب است. در این عبارت «دَهْر» به معنای روزگار

بر مقدار معینی از زمان یا زمانی مشخص دلالت نمی‌کند؛ یعنی، معنای عبارت این است که من روزگاری (نامعلوم) در این دانشگاه درس خوانده‌ام.

ظرف مکان مبهم ظرفی است که بر مکانی معین دلالت نمی‌کند و حدّ و مرزی مشخص ندارد؛ برای نمونه همه واژه‌هایی که بر جهات شش‌گانه دلالت می‌کنند، ظرف مکان مبهم هستند. جهت‌های شش‌گانه عبارت‌اند از: بالا (فَوْق)، پایین (تَحْتَ)، روبه‌رو (أَمَامَ)، پشت سر (خَلْفَ)، سمت راست (یَمِینَ)، سمت چپ (یَسَارَ). واژه‌هایی هم که با این کلمات مترادف باشند، در شمار ظروف مکان مبهم هستند.

مصدر مبهم: مقصود از مصدر مبهم همان مفعول مطلق است. مفعول مطلق را سه قسم دانسته‌اند:

مبهم برای تأکید فعل استفاده می‌شود. مثل دو جمله «ضَرَبْتُ ضَرْباً» و «أَكَلْتُ أَكْلاً». معدود یا محدود: برای بیان عدد به کار می‌رود مثل جمله «ضَرَبْتُ ضَرْبَهُ أَوْ ضَرْبَتَيْنِ». مختص: برای بیان نوع به کار می‌رود مثل جمله «أَبْذَلَ بَذْلاً سَخِياً». اعداد: در کتب نحو اعداد از مبهمات هستند زیرا مستقلاً به معنایی دلالت ندارند و دائماً به معدودی نیاز دارند که آن را واضح و مقصود آن را روشن سازد.

۲-۴. «مبهم» در اصطلاح علوم قرآنی و جریان شناسی تعریف عالمان

احمد بن محمد حدادی (م ۴۲۰ ق) نخستین بار در قرن پنجم باب «الأسماء المبهمة» را در کتاب المدخل لعلم تفسیر کتاب الله تعالی آورد و در این باب انواع اسماء مبهم همچون اسماء اشاره، اسماء موصول، ذو، ذات و ذوات را نام می‌برد. (حدادی، ۴۷۵) پس از او «سهیلی» (م ۵۸۱ ق)، واژه ابهام را در کتابی با موضوع قرآنی به کار برد و بدین ترتیب اصطلاحی خاص در علوم قرآنی ایجاد شد. سهیلی را می‌توان مؤسس دانش مبهمات دانست. «سهیلی» در مقدمه کتابش عبارتی دارد که می‌توان آن را تعریفی از اصطلاح مبهمات القرآن به شمار آورد. او می‌نویسد: «در این کتابم هر آن کس یا چیزی را که در

قرآن به او اشاره رفته، اما نام عَلم وی نیامده است، یاد می‌کنم خواه آن چیز پیامبر باشد یا جانشین (پیامبر)، یا غیر آن دو، آدم باشد یا فرشته یا جن، شهر باشد یا درخت یا ستاره یا حیوانی که دارای اسم عَلم است؛ و همه این‌ها نزد ناقلان اخبار و عالمان شناخته شده است» (سهیلی، ۱۴۰۷ق: ۱۶)

بنا به تعریفی که «سهیلی» از "مبهات" ارائه کرده است، این دانش درباره شناسایی نام افراد، مکان‌ها و اشیای خاص مورد اشاره قرآن بحث می‌کند. تعریف «سهیلی» به این دلیل که اولین تعریف ارائه شده از این دانش است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که مقصود مؤسس این دانش را از جداسازی آن از دانش‌های دیگر قرآنی تا حدود زیادی مشخص کرده است.

در تعریف «سهیلی» از مبهات، دو نکته کلیدی وجود دارد که توجه به آنها می‌تواند مقصود وی را از تالیف کتابش روشن سازد. نکته اول «اشاره شده در قرآن» و نکته دوم «عدم ذکر نام عَلم» است. توجه به این دو نکته نقش مهمی را در تشخیص محدوده این علم از علوم دیگر قرآنی و رفع برخی شبهات در تمایز این علم از دیگر علوم قرآنی داراست.

به دلیل اهمیت کتاب «سهیلی» در قرن هفتم «ابن فرتون» (م ۶۶۰ق) و در قرن هشتم «ابوعبدالله شامی» (م ۷۱۵ق) بر کتاب وی مستدرک نگاشتند. و در قرن دهم «شیخ بحر» (م ۹۳۰ق) مختصر این کتاب را به رشته تحریر در آورد. و به مبهات سوره بقره تا سوره مسد پرداخت. (بلنسی، ۴۹ و ۵۲)

«ابن عسکر» (م ۶۳۶ق) پس از «سهیلی» تعریفی از دانش مبهات ارائه کرده است. به نظر می‌رسد وی درصدد معرفی این دانش بوده اما قصد ارائه تعریفی جامع از آن را نداشته است. به اعتقاد او «علم مبهات، دانشی است که در پرتو آن، نام‌های کسانی که آیاتی از قرآن در توصیف آنان نازل شده و سبب برخی اخبار و حوادث بوده‌اند روشن می‌شود.» (ابن عسکر، ۳۴). با توجه به این‌که «ابن عسکر» کتابش را تکمله‌ای بر کتاب «سهیلی» می‌داند، تعریفش از این دانش محدود به نام انسان‌ها است و علاوه بر آن تنها نام

افرادی را دربرمی‌گیرد که در زمان حیات پیامبر(ص) می‌زیسته‌اند و انسان‌های پیش از آن را دربرنمی‌گیرد. می‌توان گفت تعریف «ابن‌عسکر» از دانش مبهمات خاص‌تر از تعریف «سهیلی» است و دایره شمول آن منطبق بر دایره شمول دانش اسباب النزول است. به تعبیر دیگر «ابن‌عسکر» در ارائه تعریف، تنها بخشی از مبهمات مورد نظر «سهیلی» را مدنظر داشته است.

پس از «ابن‌عسکر»، «ابن‌جماعه» (م ۷۳۳ ق) دامنه تعریف را گسترده‌تر ساخت و محدود و زمان مبهم را نیز در تعریف خود از مبهمات گنجانده. وی نوشته‌است: «در این کتاب نام کسانی را که در قرآن عظیم با صفت یا لقب یا کنیه یاد شده‌اند، ذکر می‌کنم و نسب انبیاء مشهور و ملوک یادشده در قرآن و عنایاتی را که قرآن نسبت به مردم و مؤمنان داشته‌است و گروهی خاص که موجب نزول آن آیات بوده‌اند و تعداد آنچه که تعدادش مبهم است و زمان چیزی که از نظر زمانی مبهم است را می‌آورم» (ابن‌جماعه، ۱۹۱).

دایره شمول این تعریف شامل افرادی است که در زمان پیامبر و قبل از زمان پیامبر می‌زیسته‌اند همچنین محدود و زمان نیز در این تعریف ذکر شده است. در این تعریف از نام مکان، فرشته، جن، درخت، ستاره و حیوان که در تعریف «سهیلی» یاد شده‌اند خبری نیست؛ اما محدود و زمان را در تعریف «سهیلی» نمی‌بینیم که در این تعریف آمده‌است. همانطور که گفتیم تعریف «ابن‌عسکر» تنها افراد زمان حیات پیامبر را دربرمی‌گرفت اما «ابن‌جماعه» در تعریفش افراد قبل از حیات پیامبر، محدود و زمان را نیز افزوده است. در عین حال که هیچ‌یک از این تعریف‌ها تعریفی جامع و کامل نیست و مجموع هر سه تعریف می‌تواند تصویری روشن از «دانش مبهمات» ارائه دهد.

سهیلی، ابن‌عسکر و ابن‌جماعه تا این زمان اصطلاح «مبهمات» را برای این دانش به صراحت به‌کار نبرده‌اند؛ بلکه با استفاده از کلماتی چون «ابهام»، «مبهم» و.... به بحث در این موضوع پرداخته‌اند؛ اما نخستین بار، اصطلاح «علم‌المبهمات» در کتاب تفسیر مبهمات القرآن ابی عبد الله محمد بن علی البَلَنَسِیّ (م ۷۸۲ ق) آمده است. وی اصطلاح مبهم را چنین تعریف می‌کند: «هر لفظ وارد در قرآن که با نام علم نام‌گذاری نشده از نام پیامبر و غیر آن، انسان و

ملک و جن، زمین و آسمان، زمان و مکان». او هفت دلیل را برای اسباب مبهات در قرآن بیان می‌کند و راه شناخت مبهم را قرآن و حدیث می‌داند. (بلنسی، ۳۵-۴۰)

سپس می‌توان «بدرالدین زرکشی» (م ۷۹۴ ق) را نام برد که به بحث در مباحث نظری این دانش پرداخت اما مطلبی را در کتابش نمی‌یابیم که بتوان آن را تعریفی از «دانش مبهات» دانست. چنین مطالب در کتاب او به شکلی است که حوزه دانش مبهات، پس از مطالعه کامل این بخش از کتابش فهمیده می‌شود.

پس از وی سیوطی در سه کتاب «مفحات الأقران فی مبهات القرآن»، «معتک الأقران فی إعجاز القرآن» و «الإتقان فی علوم القرآن» به بحث در مبهات قرآن پرداخته است. در کتاب «مفحات الأقران» که به شکل مستقل در موضوع «مبهات القرآن» تالیف شده است، تعریفی صریح از علم مبهات دیده نمی‌شود. اما در مقام عمل، به روش پیشینیان، سیوطی به ذکر نام انسان‌ها، ملائکه، جنیان، ستارگان، حیوانات، مکان‌ها، عدد، زمان و... پرداخته است. او در «إتقان» و «معتک الأقران» نیز در عنوانی جداگانه به این دانش پرداخته و حدود ۲۰ صفحه از این دو کتاب را به بحث در این موضوع اختصاص داده است.

سیوطی در این دو کتاب جمله‌ای دارد که در نگاه اول، به نظر می‌رسد تعریفی از مبهات باشد. وی می‌نویسد: «قسم اول: آنچه مبهم است از مرد یا زن یا فرشته یا جن (مفرد) یا مثنی یا جمع که اسماء همه آن‌ها شناخته شده است؛ یا من یا الذی که مرادش عام نباشد.... قسم دوم: در مبهات جمع که اسامی برخی از آنها شناخته شده است» (سیوطی، ۱۰۹۱-۱۱۰۳ و نیز ۳۰۲ و ۳۱۱).

در این تقسیم بندی، سیوطی تنها به ذکر نام انسان‌ها، فرشته و جن اکتفا کرده است. با توجه به اینکه سیوطی در کتاب «مفحات الأقران» به موارد دیگری از مبهات مثل نام حیوانات، ستارگان، مکان‌ها و... نیز پرداخته است؛ به نظر می‌رسد با این تقسیم‌بندی درصدد تعریف دانش مبهات نبوده بلکه تنها محدوده کار خود در «اتقان» را بیان کرده است. چنانکه آوردیم سیوطی طبق تصریح خود تنها به موارد غیرقابل تعمیم به دیگران

پرداخته و مواردی که قابل تعمیم به دیگران بوده را علیرغم ذکر آنها در «مفحمات الأقران»، در «إتقان» نیاورده است. با توجه به اینکه سیوطی توضیحی در رد موارد قابل تعمیم به دیگران ندارد و در کتاب «مفحمات الأقران» نیز، به نقل این موارد پرداخته، به نظر می‌رسد که مقصود وی از عبارت «مَنْ، أَوْ أَلَدَى، إِذَا لَمْ يُرَدِّ بِهِ الْعُومُ»، «مَنْ وَالَّذِي كَمَا مَرَّادُشْ عَامٌ نَبَاشِدُ» تنها ذکر محدوده کار در الاتقان بوده و مبهمات قابل تعمیم به دیگران را از حوزه مبهمات خارج نمی‌داند.

پس از سیوطی عبدالله بن سلامه ادکاوی (م ۱۱۸۴ق) کتاب بلنسی، سهیلی و ابن عسکر را به هم ضمیمه کرده و مطلب چندانی به آن نیافزوده و مطالب مناسب آنان را ضمیمه یکدیگر ساخته است. (بلنسی، ۵۳)

از تعاریفی که در زمینه مبهمات قرآن ارائه شده می‌توان تعریف محمد علی بلنسی را جمعی میان تعریف سهیلی و ابن جماعه دانست؛ از این لحاظ که نام فرشتگان، جن، درخت، ستاره، مکان و... را نیز شامل است؛ و هم محدود و زمان را دربرمی‌گیرد. بنابراین می‌توانیم این تعریف را کامل‌ترین تعریف ارائه‌شده از مبهمات بدانیم. این تعریف شامل نام انسان‌ها، فرشتگان، جن، درخت، ستاره، مکان، زمان، عدد و... است.

بنابراین، با بررسی تعاریف اصطلاحی ارائه‌شده از «دانش مبهمات» در علوم قرآنی می‌توان مبهمات را دانشی دانست که در آن، از «اسامی غیر مصرح در قرآن» بحث می‌شود.

۳- مقایسه معنای مبهمات در علوم قرآنی با معنای آن در دیگر علوم و بررسی علت نام‌گذاری «دانش مبهمات»

اینک به مقایسه تعریف «مبهم» در علوم قرآنی با تعریف آن در دیگر علوم می‌پردازیم و توضیحاتی در علت نام‌گذاری «دانش مبهمات» ارائه می‌دهیم.

۳-۱. بررسی رابطه معنای مبهمات در علوم قرآنی با معنای لغوی «مبهم»

در بررسی رابطه معنای مبهمات در اصطلاح علوم قرآنی با تعریف مبهم در لغت باید گفت

الفاظی که در قرآن برای اشاره به افراد ذکر شده‌است چنانچه در معنای مبهم در لغت ذکر شد به هیچ عنوان الفاظی گنگ، پیچیده، ناگشودنی، دشوار، مشکل، نامفهوم و غیر آشکار نیستند به عنوان مثال سهیلی ذیل آیه «إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا» (آل عمران، ۱۲۲) آورده است که آن دو طائفه بنو حارث بن الخزرج و بنو النبیث هستند. (سهیلی، ۳۵) چنانچه مشاهده می‌شود لغت طائفتان به هیچ عنوان گنگ، پیچیده و نامفهوم نیست.

سهیلی در مثالی دیگر آورده‌است «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَا» (النساء، ۹۲). مؤمن قاتل در این آیه عیاش ابن ابی ربیع است. (سهیلی، ۴۸) وی ذیل آیه «إِنِّي وَجَدْتُ إِمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ» (النمل، ۱۲۸) می‌نویسد: او بلقیس دختر هداد است. (سهیلی، ۱۲۸) یا در ذیل آیه «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ انْكَحِكَ أَحَدَى ابْنَتَي هَاتَيْنِ» آورده‌است: دختری که به نکاح او درآمد صفوریا بود (سهیلی، ۱۲۸).

در مثالی دیگر، ابن عسکر «یوم» را در آیه «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ» (الانفال، ۴۱) روز بدر دانسته و ذکر کرده که آن روز، جمعه و روز هفدهم ماه رمضان سال دوم پس از هجرت بوده‌است. (ابن عسکر، ۱۶۶). سیوطی در اتقان ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب در تفسیر «أَهْلُ الْبَيْتِ» آورده است: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود آنها علی، فاطمه، حسن و حسین هستند (سیوطی، ۱۰۹۹/۲).

اگر در این دانش، ابهام را صفتی برای الفاظ قرآن بدانیم می‌توان گفت دانش مبهمات با تعریف لغوی «ابهام» ارتباطی ندارد زیرا الفاظ قرآن که در این دانش تفسیر شده‌اند به هیچ عنوان گنگ، نامفهوم و پیچیده و پنهان نیستند. اما اگر ابهام را صفتی برای نام‌های ذکر نشده در قرآن بدانیم می‌توان تعریف لغوی ابهام را با تعریف آن در علوم قرآنی مرتبط دانست. در این صورت به جای لفظ «مبهات» می‌توانیم بگوییم: «نام‌های پنهان در قرآن» در این صورت «مبهم» صفتی برای «نام‌های غیر مصرح» در قرآن است نه الفاظ قرآن.

۳-۲. بررسی رابطه معنای مبهمات در علوم قرآنی با معنای «مبهم» در زبان‌شناسی

در علم زبان‌شناسی همانطور که اشاره شد، «ابهام» زیرمجموعه رابطه مفهومی

«چندمعنایی» یا «دلالت چندگانه» است که ممکن است در حوزه الفاظ یا جملات باشد. در علم زبان‌شناسی، ابهام از این جنبه بررسی می‌شود که در جمله «برادر آزاده آمد»، آیا مقصود ما از آزاده اسم خاص است؟ یا آزاد شده از اسارت؟ اما در اصطلاح علم مبهمات قرآن این جمله از این لحاظ مبهم است که نام عَلَم «برادر آزاده» مشخص نیست. مثلاً نام عَلَم او «حسین» است. بنابراین تعریف «مبهم» در علوم قرآنی با تعریف آن در علم زبان‌شناسی به هیچ عنوان قابل تطبیق نیست.

۳-۳. بررسی رابطه معنای مبهمات در علوم قرآنی با معنای «مبهم» در علم نحو

تعریف «مبهم» در علوم قرآنی در بخشی از موارد با تعریف آن در اصطلاح نحو منطبق می‌شود. اما این دو تعریف کاملاً قابل انطباق نیستند چرا که اولاً؛ در بسیاری از موارد ذکر شده در کتب مبهمات الفاظی که در کتب نحو به آن‌ها مبهم اطلاق شده است دیده نمی‌شود.

چنانچه ذکر شد در کتب نحوی حروف معانی، اسماء استفهام، اسماء شرط، اسماء موصول، اسماء اشاره، ضمائر، ظروف مبهم، مصدر مبهم، اعداد مبهم اطلاق شده است اما در کتب مبهمات، موارد بسیاری دیده می‌شود که در آیه هیچ‌یک از این موارد ذکر نشده است اما نویسندگان به بیان نام علم افرادی در آیه اشاره کرده است. مثال: سهیلی در ذیل عبارت قرآنی «رَأَى كُوكَبًا» (الانعام، ۷۶) آورده که آن زهره است (سیوطی، ۱۰۹۹/۲). یا ذیل آیه «وَجَاءَ السَّحَرَةُ» (الاعراف، ۱۱۳) به بیان نام‌های ساحران پرداخته است (سهیلی، ۵۷).

ثانیاً؛ حروف مبهم بسیاری وجود دارد که در حوزه مبهمات نمی‌گنجد و قابلیت قراردادن اسم عَلَمی برای آن‌ها و محدود شدن در حوزه زمان و عدد را نیز ندارند. مثل الفاظی چون: نَعَمْ، بئس، کذا، غیر، رَبِّ، و... حروفی هستند که در علم نحو مبهم دانسته شده‌اند. اما قابلیت نام‌گذاری یا محدود شدن را ندارند. بنابراین از حوزه «مبهمات القرآن» طبق تعریف آن خارجند.

با توجه به مباحث مطرح شده در تعریف «ابهام» در علوم قرآنی، اکنون باید به این سؤال

پاسخ دهیم که علت نامگذاری «مبهمات» بر این دانش چه بوده است؟ احتمالاً این نامگذاری ریشه در تعریف نحوی دارد و همانطور که ذکر شد نامگذاری دقیقی نبوده است. احتمال دیگر آن است که مقصود مؤسسان این دانش از ابهام، مبهم بودن نام‌های ذکر نشده در آیات قرآن بوده است نه مبهم بودن الفاظ قرآن.

۴- نقد آراء دانشمندان در حوزه «مبهمات قرآن»

با توجه به توضیحات ارائه شده بسیاری از تعابیر موجود در منابع متأخر در زمینه مبهمات را می‌توان مردود دانست. در مقدمه کتاب «تفسیر مبهمات القرآن» می‌خوانیم: «حکمت‌های ورود ابهام در قرآن کریم...» (بلنسی، ۳۷/۱) چنانکه گذشت، ریشه دانش مبهمات در تعریف نحوی ابهام است که تعبیر "ورود ابهام در قرآن" تعبیر مناسبی برای این دانش نیست. یا در جای دیگری، از مبهمات به «واژه‌های دشواریاب قرآن» تعبیر شده (رفیعی، شریفی، ۷۳) یا در «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آمده است: «بی‌شک در برخی الفاظ و عبارات قرآن کریم ابهاماتی وجود دارد...» (خرمشاهی، ۱۹۵۶). دکتر عبدالجواد خلف در مقدمه کتاب «غررالتبیان» در موارد بسیاری از تعبیر «الفاظ مبهم» استفاده کرده مثلاً در بیان روش ابن‌جماعه در تفسیر مبهمات آورده است: «او لفظ مبهم آیه را آورده و...» یا می‌نویسد: «حکمت‌های وقوع ابهام در قرآن کریم...» که به‌نظر می‌رسد استفاده از این تعابیر خواننده را در فهم مقصود این دانش دچار اشتباه می‌کند.

باید بگوییم که مبهمات قرآن در واقع همان «اسامی غیر مصرح در قرآن» است. استفاده از این عبارت می‌تواند در فهم بهتر و معرفی کاملتر این دانش به قرآن پژوهان مفید باشد و از خلط میان تعاریف لغوی، صرفی، زبانشناسی واژه «مبهم» و تعریف آن در علوم قرآنی، چنانکه در برخی از کتب متأخر به چشم می‌خورد جلوگیری شود. ابن‌جماعه در متن کتابش آورده است: «این کتاب را "غررالتبیان لمبهمات القرآن" نامیدم...» (ابن‌جماعه، ۱۵۴) اما روی جلد این کتاب، نام «غررالتبیان فی من لم یُسَمَّ فی القرآن» دیده می‌شود. مشخص

نیست این تغییر نام در چه زمانی و توسط چه کسی انجام شده است اما این تغییر نام به معرفی بهتر محتویات کتاب کمک قابل توجهی نموده است. بهتر آن است که با توجه به تعریف این دانش، در زبان فارسی به جای استفاده از عبارت «مبهمات» از نام «اسامی غیر مصرح در قرآن» استفاده شود تا از بروز اشتباه در فهم مقصود این دانش جلوگیری شود. اکنون می‌توان گفت دانش مبهمات القرآن یکی از دانش‌های قرآنی است که هدف آن ذکر نام‌های علمی است که خداوند در قرآن تنها به آن‌ها اشاره نموده است. نام‌های علم در دانش مبهمات القرآن می‌تواند شامل نام انسان‌ها، فرشتگان، جن، ستاره، شهر، درخت، حیوان و... باشد. همچنین تعیین اعدادی که در قرآن مشخص نشده یا زمان‌هایی که محدود نشده‌اند، از مباحث مطرح شده در این دانش هستند. اشاره به این موارد در قرآن می‌تواند به شکل اسم جامد و صفت یا در قالب ضمیر، موصول، اسم اشاره، اسم زمان، اسم مکان، ظرف زمان، ظرف مکان و... باشد.

۵- نتایج مقاله

پژوهش حاضر با هدف یافتن ریشه دانش «مبهمات القرآن» و مشخص نمودن معنای «ابهام» در این دانش انجام شده است. مقایسه تعریف ابهام در علوم قرآنی با تعریف آن در علم لغت، زبانشناسی و نحو نشان می‌دهد که دانش مبهمات القرآن در بخشی از موارد با تعریف آن در اصطلاح نحو منطبق می‌شود.

جریان شناسی تعریف عالمان از «دانش مبهمات» نشان می‌دهد که در این دانش از «اسامی غیر مصرح در قرآن» بحث شده است و این دانش را می‌توان در مقابل دانش اعلام یا «اسامی مذکور در قرآن» دانست. همچنین «تفسیر مبهمات القرآن» به معنای تفسیر الفاظ مبهم قرآن نیست بلکه به نام‌های غیرمذکور در قرآن «مبهمات» و ذکر آنها «تفسیر مبهمات القرآن» اطلاق شده است.

بنابر این تعریف، بسیاری از تعبیر موجود در منابع متأخر را می‌توان مردود دانست چون

تعبیر صحیحی برای معرفی این دانش نیستند. بهتر آن است که در زبان فارسی به جای استفاده از عبارت «مبهمات» از نام «اسامی غیر مصرح در قرآن» استفاده شود، تا از بروز اشتباه در فهم مقصود این دانش و خلط میان تعاریف لغوی، صرفی، زبانشناسی واژه «مبهم» و تعریف آن در علوم قرآنی، چنانکه در برخی از کتب متأخر به چشم می‌خورد جلوگیری شود. بنابراین نتایج می‌توان گفت که پرداختن به «مبهمات القرآن» تضادی با تبیان و روشنگر بودن قرآن ندارد و ابهام در این دانش به معنی گنگ بودن الفاظ قرآن نیست.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن جماعه، بدرالدین، غرر التبیان فی من لم یسم فی القرآن، بیروت، دارقنیه، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن عسکر، محمد بن علی الفسانی، التکمیل و الإتمام، الطبعة الأولى، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۴. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، المجلد الثانی عشر، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۶. أزهری، محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغة، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۲ق.
۷. اعلم، هوشنگ، ابهام و ابهام‌زدایی در زبان فارسی، کیهان فرهنگی، ش ۴، ۱۳۶۸.
۸. بلنسی، محمد بن علی، تفسیر مبهمات القرآن، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۴۱۱ق.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۱۰. خرماهی، بهاء‌الدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، انتشارات ناهید، ۱۳۷۷.
۱۱. حدادی، احمد بن محمد، المدخل لعلم تفسیر کتاب الله تعالی، چاپ اول، دمشق، دارالقلم، ۱۴۰۸.
۱۲. داوری، نگار، «دلالت چندگانه، ابهام و ابهام در زبان و ادبیات فارسی»، نامه فرهنگستان، شماره ۸، سال ۱۳۷۹.
۱۳. رفیعی، محسن، شریفی، معصومه، «بازخوانی کتاب تفسیر مبهمات القرآن»، آیین پژوهش، ۸۳.
۱۴. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، المکتبه الحیاه، بی‌تا.
۱۵. سهیلی، عبدالرحمن بن عبدالله، التعریف و الإعلام فیما أبهم من الأسماء و الأعلام فی القرآن الکریم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ق.
۱۶. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۲۲ق.
۱۷. همو، معترک الأقران فی إعجاز القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۳ق.
۱۸. شرتونی، رشید، مبادئ العربیه فی الصرف و النحو، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
۱۹. صفوی، کوروش، درآمدی بر معنی‌شناسی، تهران، انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۷.
۲۰. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، مکتب النشر الثقافه الإسلامیه، ۱۴۰۸ق.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، بی‌جا، مؤسسه دارالهجره، ۱۴۱۰ق.
۲۲. فیومی، احمد بن علی المقرئ، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم، منشورات دارالهجره، ۱۴۱۴ق.
۲۳. محمودالحمد، منیره، «مبهمات و خصائصها فی النحو العربی»، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، العدد ۲۳، ۱۴۱۹.